چرا تعدّد زوجات نه

1 آبان 1395

پرسش و پاسخ‌هاي ذيل در قالب 12 بخش به صورت پست‌هاي وبلاگي منتشر شده است. در نشاني: <http://rastan.parsiblog.com/Posts/501>

در صورت امكان در مواردي كه ‌برايتان ميل كردم براي جمع بندي راهنمايي كنيد .
‌1- خانوادگي : يكي از همسران بنده در حال طلاق مي باشد. و زندگي ام با ‌بحران جدي مواجه شده است.
‌2- از جهت علمي نياز به يك برنامه جدي و دقيقي دارم.
‌3- از جهت معاش نياز به كمك براي حركت دقيق و خردمندانه دارم

‌حقير تحصيلاتي در زمينه مشاوره خانواده
‌و البته مشاوره تحصيلي هم
‌ندارم برادر
‌چه توانم كرد؟!
‌شايد چند مطلبي كه در وبلاگ دارم
‌درباره طلاق
‌اين توهم را ايجاد كرده كه چيزي مي‌دانم
‌ولي اين‌طور نيست
‌آن‌ها محصول يك تجربه بوده
‌خاطراتي كه آن‌طور نوشته آمد
‌به قول معروف: «كل اگر طبيب بودي، سر خود...»

مركز مشاوره‌اي مي‌شناسم در قم
‌در كوچه ممتاز
‌مركز مشاوره بلاغ
‌استاد هستند واقعاً
‌خيلي خوب مشكل را مي‌فهمند
‌و راه حل را هم مي‌گويند
‌به شما پيشنهاد مي‌كنم
‌يك مركز مشاوره حتماً برويد
‌از اين مراكزي كه مخصوص طلاب و خانواده ايشان است
‌مي‌توانيد ابتدا تنها برويد
‌بعد اگر بتوانيد با خانواده
‌هر كدام در يك نوبت جدا مثلاً
‌تشريف ببريد
‌قطعاً بي‌تأثير نيست
‌يك مركز مشاوره مخصوص طلاب هم هست
‌در ابتداي صفاييه
‌كوچه ورزشگاه تختي
‌پشت دفتر رهبري

‌إن‌شاءالله خداوند به شما ياري رساند
‌و دنيا و آخرت شما را بهترين نمايد

در زمينه خانواده به مشاوره مراجعه كرديم . در يك تصميم عجيب توصيه به جدايي از همسر دومم كردند.
در زمينه كار علمي و معاش كمك نميدهيد ؟

‌بضاعت بنده در آن‌چه خواستيد اندك است
‌اما از جهت نقل قول
‌آن‌چه از اساتيد شنيده‌ام و در پاره‌اي كتاب‌ها خوانده
‌هر چه در نظرم هست عرض مي‌كنم
‌يحتمل خود بهتر مي‌دانيد
‌گاهي اما تكرار مطالب سودمندتر است
‌
‌رفتار انسان ِ موفق تابع برنامه است
‌برنامه هم صدالبته تابع جهت
‌ما «مقصد» نداريم
‌انسان اساساً اين‌گونه است
‌انسان مقصدپذير نيست
‌مقصد يعني جايي كه پايان يابد
‌جايي كه حركت تمام شود
‌چنين چيزي وجود خارجي ندارد
‌خلق نشده است يعني
‌انسان هر چقدر برود جا براي رشد هست
‌پايان ندارد اين حركت
‌آن‌چه محدود است عمر اوست
‌زماني كه فرصت حركت دارد
‌معين كرده‌اند زماني را بدويم
‌تمام شود، ايست مي‌دهند
‌اين‌كه كجا تمام شويم به خودمان بسته است
‌به سرعت‌مان
‌به دقت‌مان در تعيين مسير
‌به گذرمان از موانع و مشكلات
‌
‌مقصد را كه برداريم، فقط جهت مي‌ماند
‌حركت انسان «جهت» دارد، نه «مقصد»
‌اين‌كه بخواهيم «مرجع» شويم مثلاً
‌مجتهد شويم
‌حتي اگر بخواهيم بهترين مهندس دنيا باشيم
‌فيلسوفي بزرگ
‌دانشمندي وارسته
‌اين‌ها مقصد نيستند
‌ايستگاه‌ند
‌مقاطع زندگي ما هستند
‌مراحل رشد و كمال
‌در حركت‌مان به سمت جهت
‌در راستاي جهت
‌

‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌برنامه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ريزي بر اساس جهت ممكن است
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌جهت را برداريم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌برنامه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ريزي فقط بازي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ست
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌بازي با موضوعات روزمره زندگي
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌جهت نباشد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اصلاً حركت نيست
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌جهت، حاكم بر تمام تحرّكات بشر است
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌انساني كه در جهت حركت كند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌تمام زندگي خود را بر همان جهت تنظيم مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌برنامه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اش را
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و انسان موفقي مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شود
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌موفق كسي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ست كه تمام آنات او بر جهت استوار باشد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌تمام فرصت‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها را بر دايره جهت بريزد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و روي خود را به ديگرسوها نگرداند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهيم اگر رئيس مايكروسافت هم بشويم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اين را مقطعي از مسير خود در جهت دنياداري بدانيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌بايد همه زندگي خود را در آن مسير تنظيم كنيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌سمت خدا هم كه برنامه خاص خود را دارد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ما پول مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌زن و فرزند مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ما خانه و ماشين هم البته مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌زندگي ملزوماتي دارد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گوشي موبايل هم مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌همه اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها بخشي از زندگي ما را شكل مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دهند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ولي وقتي بخواهيم برنامه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ريزي كنيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌همه اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها را به اندازه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اي مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در جهتي باشند كه اول و بالذات مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌قبل از اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه همه اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها را بخواهيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اول آن را مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها را بايد به اندازه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اي بخواهيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه ما را در جهتي حركت دهند كه مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و گرنه المال و البنون كه فتنه حيات دنيايي ما هستند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌فتنه
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌امتحان ما يعني
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه چقدر از جهت مطلوب‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مان خارج مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شويم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و چقدر پايدار مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مانيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نگران نشويد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌درس اخلاق ندارم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اهليت آن را هم البته ندارم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌فقط قصدم توجه دادن به اين موضوع بود
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه «برنامه بايد تابع جهت باشد»
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اگر هر لحظه توجه ما از اين تابلوي روشن پيش رو منحرف شود
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌معلوم نيست كه چه مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شود
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و به چه ناكجا آبادي مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌رويم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌بله برادرم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌قصه اين است
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اگر معاش مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهيم چقدر؟!
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌چرا بايد معاش دو خانواده را تأمين كنيم؟
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌آيا نياز ما واقعاً اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌طور است؟
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اگر يك خانواده باشند هزينه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها كاهش نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌يابد؟
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و اگر هزينه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها كاهش يابد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌آيا زمان بيشتري براي قرار گرفتن در جهت اصلي نخواهيم داشت؟
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مهم اين است كه كدام بايد فداي كدام بشود
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌تمام راز برنامه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ريزي همين فدا كردن است
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه كدام هزينه را فداي كدام فرصت كنيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌

‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ممكن است مطلب بالعكس باشد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شايد كسي بگويد كه اگر يك خانواده باشد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌آن‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هم با آن ويژگي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اصلاً اعصاب نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ماند كه بخواهد در جهت قرار گيرد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شايد هم تكليف باشد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه تعدّد زوجات داشته باشد كه جامعه را در مسير تغيير سبك زندگي هل دهد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اين هم شايد موجّه باشد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌غرض اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه اگر مشاور چنين فرموده‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شايد چنين نظري داشته‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نشود قصه آن آدمي كه زمين خورد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ناچار تا خانه سينه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خيز رفت
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه بلند نشود و رسواي عالم نگردد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌راستش من يك‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌بار امتحان كردم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌زن اول كه داشتم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌زن دومي را آوردم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌با همه هم هماهنگ شده بود
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌به يك‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ماه اما نكشيد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌عالم و آدم هم‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دست شدند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه مرا له كنند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و من فرار كردم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مهريه زن دوم را كه موقتاً موقت بود دادم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و خلاص
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اگر چه به گمانم هزينه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هايش بيشتر از آن‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌چيزي بود كه برآورد كرده بودم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خيلي از مشكلات بعدي را هم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شايد بتوان در آن اشتباه گذشته ديد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌در آن تجربه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اي كه «جريان خلاف جامعه» بود
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اصلاً چرا نبايد خلاف جريان جامعه حركت كرد؟
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ما مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كنيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خلاف جريان جامعه مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌رويم تا ببينيم چه كسي مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهد نامربوط بگويد؟!
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌بله اين هم مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شود
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اما نه براي ما
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نه براي كسي كه مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهد خاصّ باشد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌يك اشكالي كه از ديرباز به ما مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شده
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه چرا امام (ره) چنين نكرد؟!
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌چرا از امام نه نقلي از تعدّد زوجات هست و نه متعه
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌من پاسخي يافتم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌عرض مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كنم تا نظر شما را بدانم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌

‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ما طلبه مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شويم كه مردم را هدايت كنيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اصلاً اگر بحث هدايت نباشد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه طلبه شدن نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌يك گوشه مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نشستيم و كتاب‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هاي اسلامي و مذهبي مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خوانديم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌محضر چند تن از علما هم مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌رفتيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گليم خودمان را كه مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌توانستم از آب بكشيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ولي ما به گليم ديگران هم طمع كرديم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گفتيم حالا كه فعل كشيدن مطلوبيت دارد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ما گليم همه را بكشيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌همه نشد، هر چقدر كه توانستيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌تا مقرّب‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌تر شويم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و از جام بلا بيشتر سر بكشيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌طلبه آمده است تا از خواصّ باشد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌طبق نظريه عوام و خواصّ
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌طلبه اگر از عوام باشد كه طلبه نيست
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌آخوند نيست يعني
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌روحاني نيست
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌يك آدم عادي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ست
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌چه فرقي مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كند دكان‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دار باشي يا طلبه
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اگر قرار نيست هادي باشي
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هادي يعني كسي كه هدايت مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هدايت از مقولات متضايف است
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اگر مستهدي نباشد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اگر كسي نخواهد هدايت شود
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هدايتي صورت نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌پذيرد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هدايت، طرف دارد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌طرفي كه بپذيرد اين هدايت را
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و گرنه امام اول شيعيان هم باشي
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دستت را هم حتي اگر خود پيامبر خدا (ص) در غدير بالا برده باشد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مشتري نداشته باشد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خانه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نشين مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شوي
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اعصار و زمان‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها متفاوتند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گاهي عصر معصوم (ع) است و مشتري اصلاً نيست
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و گاهي عصر ماست و مشتري هست، اما مشروط است
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مشتري‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هاي امروز مشتري هر كسي نيستند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هدايت، پذيرش مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌پذيرش، اعتماد مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و اعتماد، اعتبار مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌طلبد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌چرا؟!
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌عوام از خواص قرار است اطاعت كنند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌حرف‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شنوي داشته باشند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مردم از كسي حرف‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شنوي دارند كه به او اعتماد داشته باشند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اعتماد به چه؟
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌به اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهد «زندگي آن‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها را بر هم بزند»
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهد «تمام اعتقادات آنان را فروبپاشد»
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهد «تمام سنت‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هاي آنان را متروكه كند»
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شايد در همين مسير است
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌رواياتي كه توصيه به پذيرش فرهنگ كرده‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه «نوروز» را اسلام پذيرفت
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و در برابرش ايستادگي نكرد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و بسياري ديگر
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌جز آن‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌چه كه خلاف «واجبي» از واجبات الهي بود
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌يا ترويج «حرامي» از محرّمات پروردگار
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هدايت، پذيرش مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌طلبد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و پذيرش، اعتماد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و اعتماد از كجا مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌آيد؟
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌از اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه مردم‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دار باشي
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و بين مردم عزيز
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مردم تو را اسوه بدانند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و از رفتار تو احساس شرم نكنند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مذهبي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها رفتار تو را چوبي كنند بر سر غيرمذهبي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و غيرمذهبي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها شرم كنند و در برابر اخلاق نيكوي تو كم آورند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌جاست كه دوست و دشمن تمجيد تو مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كنند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و در قلب همه جاي باز مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كني
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دشمن قادر به شماتت نيست
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و دوست خجالت‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌زده نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شود
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و اين دقيقاً در جايي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ست كه «عرف» پذيرفته شود
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و مورد احترام واقع گردد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌فراموش نكنيم كه نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شود واجبات را فداي مستحبات كرد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اگر پاره‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اي امور مستحب است
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌براي ما و براي مردم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اما اصل هدايت،‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ واجب است
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و در هر زماني
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اين واجب اولويت دارد بر ساير مستحبات
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌بر ساير مباحات
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اگر خوردن غذا در خيابان
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اگر با پاي راست وارد شدن در مسجد...
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مگر قرار نيست از خواص باشيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اگر از خواص نباشيم كه طلبه نيستيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌عوام مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شويم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌عين دكان‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌داري كه ازو پنير مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خريم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌حالا باتقوا هم باشد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مردم كه به راه او نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌روند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌حتي اگر دوستش داشته باشند و تمجيدش كنند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شان را كه از او نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گيرند

مردم دين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شان را از كسي مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گيرند كه خاص باشد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌بهترين باشد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌بين خودشان
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هر چه بد مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دانند در او نيابند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و هر چه خوب مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌بينند، او را معدن آن يابند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اين مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شود از خواصّ
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و مردم او را اسوه قرار مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دهند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌حالا جهت ما كدام است؟
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اگر جهت را اين بگيريم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خيلي تغييرات را بايد در زندگي لحاظ كنيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌در معاش‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مان
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شود كه ما هم برويم شهربازي
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و هزينه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هاي سنگين، براي لحظاتي تفريح فرزندان‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مان
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شود كه لباس ما بدون وصله باشد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شود؟!
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌وقتي كه مردم‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مان لباس با وصله پوشيده باشند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌يا خودروي زير پاي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مان سر از بقيه
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌غرض اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه من اين پاسخ را براي خود يافتم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه بزرگان ما از خيلي رفتارها حذر كردند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواستند تا خاصّ باشند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌تا مردم را به فروتني كشانند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌در برابر اوج تواضع و پرهيزگاري خود
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌از مكروهات دوري كردند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و از هر خلاف عرفي كه واجب نبود خود را باز داشتند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه مردم آن‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها را بپذيرند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌تا مردم اصلاح شوند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌تا مردم دين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شان را از آن‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها بگيرند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌به نظر مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌رسد هر كسي كه در اين امت به مرجعيت رسيد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌چهار ويژگي عمده داشت
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌سه ويژگي در او برجسته‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌تر بود
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌تقواي بالايي داشت
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌علم و دانايي فراوان
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مردم‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دار بود و با مردم زندگي مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كرد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مانند آن‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها راه مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌رفت
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌با آن‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها نشست و برخواست داشت
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌در خانه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اش روضه مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گرفت
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مردم را به خانه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اش راه مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌داد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌زندگي شيخ علي صفايي را بخوانيد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌عجيب است از اين آميختگي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اش با مردم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مراجع هم معمولاً اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌طورند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌حداقل در ابتداي رسيدن به اين موقعيت
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌بسيار با مردم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌البته امروز اين ويژگي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها به چهار رسيده
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مرجع بايد بصيرت سياسي و اجتماعي هم داشته باشد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌در هر صورت يك چيز مسلّم است
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌براي برنامه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ريزي، ما بايد توجه به جهت حركت خود داشته باشيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و مقاطع حركت‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مان در اين جهت
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شود به سمت رشت حركت كنيم و از قزوين رد نشويم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ما اگر بخواهيم روحاني شويم بايد از خواص باشيم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌براي از خواص اهل حق بودن
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌بايد كه رفتار خود را معتبر و موجّه نماييم
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هر رفتار غير موجهي ما را به جاي قزوين به ساوه مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌برد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌و بعيد مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دانم از آن‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌جا بتوان به رشت رفت!
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شرمنده از بابت زياده عرضي
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌صفحه كليد لپ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌تاپم هرز است كه بسيار حرف مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نويسد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اين را به حساب هرزگي انگشتانم نگذاريد
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اگر پا از گليم خويش فراتر نهادم و سَروري را به كيش خويش پنداشتم.
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ياعلي مدد

جهت ؟ منظورتان را درك كردم ولي تجزيه تحليلش بسيار دقيق و البته سخت بود.
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ دريافت : براي خاص بودن بايد از رفتارهايي كه يك خاص را در زمانه خود به عام‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ شبيه ميكند ولو خودش به ذاته خاص است پرهيز شود. مثلا داشتم دو همسر يكي از آن‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ موارد است ؟؟/
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ سوال ؟؟؟ اگر دو طلاق در كارنامه زندگي من ثبت شود مرا براي هميشه از خاص‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بودن خارج نميكند؟
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ آيا پيشينه به ظاهر بد داشتن افراد را در جلگه عوام قرار نميدهد ؟
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ با توجه به تجربه اي كه شما داشتيد و دقتي كه داريد آيا با سابقه طلاق و‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ زندگي با يك دختر كوچك بدون مادر ميتواند زمينه خاص بودن را از بين ببرد ؟
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ نكته : در صورت جدايي همسر دوم زمينه اي براي ادامه زندگي اول باقي نمي ماند
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ از جمله مشكلاتي كه ايشان مرتب در تمكين و حتي رسيدگي هاي ساده ايجاد ميكند و‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ البته نزاع هاي اخير كه زمينه كدورت بسياري را ايجاد كرده است .

بخش سخت پرسش شما همين است
تطبيق به مصداق
انطباق حكم بر موضوع
همان كه سعي در فرار از آن داشته و دارم!

«كلّي» سخن گفتن آسان است
حكم كليات معمولاً روشن
اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه بايد الف ب باشد
اما وقتي در تعارض با جيم بودن ب قرار بگيرد
اگر مجبور باشيم بين الف و جيم يكي را برگزينيم
و ب ذاتاً ابا داشته باشد كه هم الف باشد و جيم
و ما خود ِ ب باشيم
ديگر سخت مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شود انتخاب
اختيار همينش پيچيده است
و دار امتحان بودن دنيا هم همين است
همين گزينش‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها
بين الف و جيم
بين جيم و دال
بين تمام انتخاب‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هايي كه مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌توانيم داشته باشيم

اگر تصور كنيم يك‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌روزي مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌رسد
كه از شرّ اين انتخاب‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هاي دشوار خلاصي مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌يابيم
زهي خيال باطل
خدا ما را در دنيا قرار داده است اصلاً براي همين
كه اين توانايي را بسنجد
و به بهترين انتخاب‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها منزلت بدهد
و به انتخاب‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هاي بد ما را عقاب نمايد

باز هم دارم مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌پيچانم
خودم هم مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دانم
عمدي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ست
مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهم از پاسخ دادن به پرسش شما طفره بروم
چرا؟!
زيرا پاسخ را نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دانم
زيرا دانستن پاسخ مقدماتي دارد
ملزوماتي
كه در اختيارم نيست
نخست كه تجربه مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهد
ديگر اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه دانش مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهد
و سوم
علاوه بر همه اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها
حجم زيادي اطلاعات مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خواهد
آن حجم اطلاعاتي را كه مشاور دريافت كرد
تا توانست پيشنهاد خود را تنظيم كند
من كه اين حجم را ندارم
مقدور هم نيست

براي رسيدن به يك تصميم صحيح
يا بهترين تصميم
بايد همه حرف‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها را شنيد
بايد زواياي پنهان را پيدا كرد
بايد دليل حوادث را حدس زد
و با پرسش‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هايي به يقين مبدّل ساخت
تازه همه اين اطلاعات نيز متوقف بر دانش تحليل آن است
بايد جهت فرد را ديد
بايد موضوعاتي كه در نظر دارد
بايد علائق و سلائق را سنجيد
و مهم‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌تر از همه
استعدادها را

ما انسان‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها وقتي سني ازمان مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گذرد
وقتي عائله‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دار مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شويم
ديگر نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌توانيم هر دانشي را به سادگي كسب نماييم
اصلاً بعضي كارها ديگر از ما نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌آيد
برويم مثلاً كلاس برنامه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نويسي كامپيوتر
يا فلان رشته فني و حرفه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اي
يا خيلي از كارهايي كه ديگر مجالي براي آن‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها نداريم
و چه بسا ذهن‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مان ديگر ياري نكند

در مورد مسائل خانوادگي
بنده شخصاً معتقدم
هيچ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كس بهتر از خود شخص، فضا را نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شناسد
طرف مقابل را نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شناسد
وضعيت درگيري را هيچ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كسي بهتر از طرفين دعوا نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌فهمند
ديگران هر چه بگويند استنتاج از گفته‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هاست
اما كسي كه داخل مشكلات است
عمق فاجعه را درك مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كند

من اما تنها تلاش كردم با گفتن يك‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌سري كليات
در ايميل قبلي
با طرح مسائلي كليشه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اي
از ورود به مصداق و موضوع‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شناسي آن عبور كنم
تا در كاري كه نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌توانم
و جهل به آن دارم
وارد نشده باشم

من فقط يك توصيه دارم
يك وعظ بيشتر ندارم
خيال نكنيم اين مشكل تمام شد، مشكلات بعدي آسان است
زندگي سراسر مشكل است
زيرا سراسر امتحان است
و هيچ عاقلي امتحان دبيرستان را از بچه پنج ابتدايي نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گيرد
زيرا قطعاً قبول نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شود
امتحان اول دبستان را نيز از او نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گيرند
زيرا حتماً قبول مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شود
امتحان پنج ابتدايي را در حدّ پنج ابتدايي مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گيرند
و امتحان دبيرستاني را در حدّ دبيرستان

اين است كه همه در «آستانه» هستند
همه ما در «آستانه» امتحان مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دهيم
در آستانه طاقت‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مان
اگر امتحان ديگران را مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌بينيد كه آسان است
براي شماست
براي خودشان در «آستانه طاقت و بي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌طاقتي»شان است
همان‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌طور كه براي شما هست
همان‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌طور كه براي من هست
همان‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌طور كه رهبري و مراجع
در آستانه‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هاي بالاتر امتحان مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شوند و رنج مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كشند

ما هميشه درگير «هزينه/فرصت» هستيم
و از ديگران فقط مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌توانيم اطلاعات بگيريم
ديگران فقط بانك‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هاي اطلاعاتي از تجربه و دانش‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اند
تازه اگر باشند
ولي در نهايت
ما خودمان تصميم‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گيرنده‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ايم
تصميم خود را به ديگران واننهيم

اگر تصميمي را گرفته‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ايم
ناگزيريم پاي تعهد خود بايستيم
ازدواج يك تعهد است
دعوا بيماري‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ست
بيماري را بايد درمان كرد
اگر لاعلاج هم باشد
يا صبر بايد و يا طلاق
تصميم با فرد مكلف است
او كه تكليف دارد تا «تصميم» بگيرد.

اما در رابطه با گذشته
ما هميشه درگير گذشته خود هستيم
رفتارهاي ما از ما جدا نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شوند
اشتباهات ما
هميشه همراه ما هستند

البته خداوند ياري مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كند
و گاهي فراموشي را بر مردم هديه مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كند
تا گذشته يكديگر را از خاطر ببرند
ولي طبيعي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ست كه بعضي انتخاب‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هاي ما
بعضي آينده‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها را از ما مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گيرد
ما هميشه درگير «هزينه/فرصت» هستيم
هر تصميمي كه بگيريم
چيزهايي را از ما مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گيرد
اگر چه چيزهايي را هم مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دهد
امروز ِ ما نتيجه تصميمات ديروز ماست
و آينده ما،
نتيجه تصميمات امروز ما به اضافه تصميمات ديروز ما
آينده را امروز نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌سازيم
بخشي از آينده را قبلاً ساخته‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ايم
آينده معلول هر دوست
هم كارهاي امروز
و هم كارهاي ديروز

اما از رحمت خداوند كه نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شود نااميد شد
خداوند به ما كمك مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كند
و اگر ما با خودمان كنار آمديم
بر نفس كه غلبه كرديم
محبت ما را در قلب ديگران مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اندازد
بخشي از خواصّ بودن به امداد الهي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ست
كه عوامّ را به سوي فرد خاصي سوق دهد
بخشي هم به اراده ما
به قول آقاي خوشوقت (ره)
همه مشكلات ما از ضعف ايمان است
ايمان‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مان زياد شود
چالش‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هاي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مان رفع مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شود
درگيري‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هاي بيرون ما
از ترديدهايي كه درون ماست سرچشمه مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گيرد
ما با خودمان حساب و كتاب روشني نداريم
و معلوم نيست چندچنديم
اين است كه جامعه نيز با ما به تعارض مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌خورد

اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ها همه حديث نفس بود
حالات دروني خود را بيان كردم
آن‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌چه از خود مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌بينم
فقط براي اين‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه ايميل شما را بدون پاسخ نگذارم
و گرنه از حرف‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌هاي پراكنده حقير
آبي جوش نمي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌آيد.

إن‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شاءالله خداوند من حيث لايحتسب به شما ياري رساند
و از بهترين مصبّ
مصائب شما را برطرف كند

خانواده ي همسرم ايشان را طرد كردند مخصوصا پدرشان. و مي گويند هر دو
خانم را طلاق بده تا از شر زن اول در امان باشي بعد از مدتي اگر خواستي همسر
دوم (كه من باشم) را عقد كن.من با همسرم مشكل جدي و حادي نداريم گاهي اختلاف و
مشكلاتي پيش مي آيد ه عادي و قابل حل است. خيلي به هم علاقه منديم و كاملا با
هم رفيق هستيم.
حال نمي دانم چه كنم؟ تنهايي و بي آبرويي ها و حانه نشيني بعد از آن همه
فعاليت افسرده ام كرده. با همسرم نمي توانم راحت در خيابان قدم بزنم و زير
پوشيه مخفي شدم از ترس اينكه آشنايي مارا ببيندو همسر ايشان من را بشناسد و بي
آبرويي راه بياندازد. از لحاظ مالي نيز تحت فشار هستم چون همسرم طلبه و وضعيت
مالي او مشخص است كه كفاف خرج دو زندگي را نمي دهد.
رابطه ام با خانواده ام يك طرفه شده چون نوز رسمي سر زندگي نيامده ام و فقط
ما به ديدن آن ها مي رويم.
چه بايد بكنم؟اصرار كنم همسرش را طلاق دهد؟ خودم طلاق بگيرم؟ يا منتظر باشم
روزي روزگاري شايد همسر اولش رفت كه با وضعيت پيش آمده و بعد از گذشت ده سال
از زندگي بعيد است برود.

از اين‌‌‌‌كه بنده را شايسته طرح مشكل مزبور دانستيد سپاسگزارم
و چنين حُسن‌‌‌‌ظني داشتيد
كه بتوانم راهي نشان دهم و كمكي نمايم
ولي...
عذر بنده را بپذيريد
حقيقتاً در زمينه مسائل ذكر شده تخصص ندارم
و ورود غيرمتخصص به مسأله تخصصي
براي ارائه مشاوره
امري ناروا و نادرست است
و مسئوليت شرعي دارد كه حضرت‌‌‌‌تان بهتر مي‌‌‌‌داند
اما از باب تجربه
اين‌كه دادگاه ويژه روحانيت را شناخته
و ديدم چطور اين دادگاه توجه به «عُرف» دارد
زيرا بناي اين دادگاه اين است
كه شأن روحانيت در جامعه حفظ شود
و اين شأن را به مطابقت رفتار روحاني
با آن‌‌‌‌چه جامعه «مي‌‌‌‌پسندند» معنا مي‌‌‌‌نمايد!
لذا فقط در حدّ بيان تجربه خود
مختصر توضيحي عرض مي‌‌‌‌نمايم
اميد كه شما با توكل بر خداوند متعال
كه هميشه «هست»
و هميشه «مي‌‌‌‌بيند»
و هميشه «بهترين‌‌‌‌ها» را براي بنده‌‌‌‌هايش مي‌‌‌‌خواهد
بتوانيد تصميمي درست
كه براي دنيا و آخرت شما نيكو باشد اتخاذ نماييد.

تجربه 1. دنيا مي‌‌‌‌گذرد
با تمام تلخي‌‌‌‌ها
و حتي شيريني‌‌‌‌هايش
بهترين‌‌‌‌‌‌‌‌هاي تاريخ رفتند
بدترين‌‌‌‌هايش رفتند
مات الناس حتي الانبياء
دنيايي كه موقت است
يك شوخي بيشتر نيست
و ما الحياة الدنيا الا لعب و لهو
آمده‌‌‌‌ايم كه امتحان بدهيم
نيامده‌‌‌‌ايم كه لذت ببريم
خوش باشيم
راحت باشيم
قرار نيست به همه خوش بگذرد
اگر چنين قراري بود
اول به افضل انبياء‌‌‌‌ الهي
و سپس به اولاد عزيز و اهل بيت طاهرينش خوش مي‌‌‌‌گذشت
كه مي‌‌‌‌دانيد نگذشت

تجربه 2. دنيا دار امتحان است
از امتحان يك خلاص شويد
امتحان دوم گريبان شما را مي‌‌‌‌گيرد
و قطعاً امتحان بعدي
از قبلي دشوارتر است
امتحان درجه بالاتر را از آدم‌‌‌‌هاي قوي‌‌‌‌تر مي‌‌‌‌گيرند
هر كه در اين بزم مقرّب‌‌‌‌تر است، جام بلا بيشترش مي‌‌‌‌دهند
افتخار انسان است
باعث شادي دروني
نفس انسان متلذّذ مي‌‌‌‌گردد
وقتي سخت‌‌‌‌ترين امتحان‌‌‌‌هاي عصر را از او مي‌‌‌‌گيرند
وقتي شما را زير پا له مي‌‌‌‌كنند
له كردني كه راه پس و پيش نمي‌‌‌‌گذارد
و غير از خدا از هيچ بنده‌‌‌‌اي كاري ساخته نيست
در رفع آن بلاي بزرگ
بدانيد و آگاه باشيد
شما را در درجه‌‌‌‌اي از صبر
و مقام رضا يافته‌‌‌‌اند
كه شايسته امتحان دكترا باشيد
نه چون نگارنده
در امتحان نهايي دبستان جامانده!

تجربه 3. بارها شايد پرسيده باشند
شنيده‌‌‌‌ام و شنيده‌‌‌‌ايد شايد
چرا فلان بززگ زن دوم نگرفت؟
چرا فلان بزرگ با زن بد ساخت؟
چرا فلان بزرگ زن بد خود را طلاق نداد و بر او صبر كرد؟
با اين‌‌‌‌كه مي‌‌‌‌توانست
حلال هم بود
مباح ِ مباح!
راز آن شايد در «آبرو» باشد
انسان‌‌‌‌هاي بزرگ به آبروهاي بزرگ نياز دارند
آن‌‌‌‌هايي كه قرار است مقتدا باشند
از يك منبري در مسجد يك محله كوچك گرفته
تا يك مرجع بزرگ
تا يك رهبر انقلاب
هر كدام الگو و راهبر بخشي از جامعه هستند
مردم «اعتماد» مي‌‌‌‌خواهند
و اعتماد بر سبيل عرف و آن‌‌‌‌چه پسند و ناپسندشان است
تعريف مي‌‌‌‌گردد
قطعاً جايي كه واجب و حرام باشد
تكاليف قطعي الهي
عرف هيچ حرفي نبايد براي گفتن داشته باشد
و مقتدا محلّي از اعراب براي عرف قائل نيست
اما در مباحات
حتي چه بسا مستحبات و مكروهات
بايد نظر عرف را مقدم دارد
او كه بناست راهبري بخشي از جامعه را بر عهده بگيرد
در قالب منبر
يا كرسي افتاء
اين يعني آن‌‌‌‌چه ناپسند عرف است پرهيز نمايد
ازدواج موقت و دوم و طلاق و ...
همه اين موارد

تجربه 4. در بن‌‌‌‌بست‌‌‌‌هاي خانوادگي
تك‌‌‌‌روي مجاز نيست
راه به جايي نمي‌‌‌‌برد
انزوا مي‌‌‌‌آفريند
بن‌‌‌‌بست را بسته‌‌‌‌تر مي‌‌‌‌كند
و گريز را ناممكن‌‌‌‌تر
از قدرت خانواده‌‌‌‌ها بايد بهره برد
و بهترين مدير در خانواده
كسي كه بهتر بتواند با همه بنشيند و صحبت كند
و نظرات و آراء را تجميع نمايد
مسأله خانوادگي را بايد در خانواده حل كرد
خانواده ارتشي‌‌‌‌ست از انسان‌‌‌‌هاي قدرتمند
همه خانواده‌‌‌‌ها
لابي بايد نمود
تجربه مي‌‌‌‌گويد اگر خانواده‌‌‌‌ها جلو بيافتند
كارها آسان مي‌‌‌‌شود
زن يا مرد بد هم در اين ميانه
منزوي شده و تسليم
وقتي حمايت‌‌‌‌ها از پشت‌‌‌‌شان خالي شود
و آبروي‌‌‌‌شان در خطر افتد
و كوچك‌‌‌‌ترين پشتوانه‌‌‌‌ها را هم از دست بدهند
اگر در مسأله‌‌‌‌اي خانوادگي اسير شديد
كه به مديريت فرد شما و فرد همسر قابل رفع نيست
مسأله را به خانواده‌‌‌‌ها بكشيد
همه و همه
همه را درگير كنيد
اما تك‌‌‌‌تك
با مادر همسر اول صحبت كنيد
با پدر او
با خويش و قوم صاحب‌‌‌‌نفوذ او
مظلوميت خويش نشان دهيد
رأفت و محبّت و اعتماد جلب نماييد
تا بدانند چه انساني هستيد
و قصد و غرض عدواني و ناروا نداريد
به سراغ پدر و مادر همسر خويش
تك به تك
يك به يك
رايزني و نظرسنجي و بيان مشكلات
طلب حمايت و كمك از وضعيت پسر خودشان
هيچ‌‌‌‌گاه همه را به دور هم جمع نكنيد و همه را روبه‌‌‌‌روي هم قرار ندهيد
تا بر آتش كينه‌‌‌‌ها نيافزاييد
اما با تك‌‌‌‌تك بايد لابي كرد
تا عرف به ميدان بيايد
اگر خانواده‌‌‌‌ها همه بپذيرند كه طلاق اول لازم است
و يا سركوب او
با هم اقدام خواهند نمود
و انسان از طغيان دست برخواهد داشت
اگر حامي نداشته باشد و تنهايي را با تمام وجود حس نمايد
طغيان انسان از سر حس بي‌‌‌‌نيازي‌‌‌‌ست
أن رآه استغني
كه اين بي‌نيازي را اطرافيان پديد مي‌‌‌‌آورند
بند ناف اين اقتدار را ببريد
فرعون هم باشد
حتي نمرود
به خاك مذلّت مي‌‌‌‌افتد و به تب راضي مي‌‌‌‌شود كه به مرگ نرسد!

تجربه 5. زندگي پنهان زندگي نيست
جنگ است
در جنگ آرامش نيست
امنيت نيست
مدام اضطراب است
اضطرابي كه پايان ندارد
پنهان بودن در مسائل خانوادگي
هرگز راه مناسبي براي رسيدن به آرامش نيست
حتي به عنوان يك راه موقت
ارتباطي كه پنهان آغاز شود
با رسوايي آشكار مي‌‌‌‌شود
اما ارتباطي كه از ابتدا آشكار باشد
ناگزير است پيش از آغاز خود
همه مخالفت‌‌‌‌ها را ارزيابي كند
پاسخ دهد
راضي نمايد
و به موافقت بدل كند
اين موجب آرامش خانواده است
خانواده اگر لتسكنوا اليها باشد
اگر بنا باشد محل خلاصي از سختي‌‌‌‌هاي دنياي بيرون
گرفتاري‌‌‌‌ها و مشغله‌‌‌‌هاي اجتماعي
و خلاصي از استرس‌‌‌‌هاي محيط كار
بايد كه سكينه باشد
و براي اين مطلب
چاره‌‌‌‌اي نيست جز رفتار آشكار
ادامه «پنهاني» هر لحظه‌‌‌‌اش خطاست
يك خطاي بزرگ
بر خطاي گذشته
و منجنيقي
كماني
كه هرچه زمان مي‌‌‌‌گذرد بيشتر كشيده مي‌‌‌‌شود
فنرش فشرده مي‌‌‌‌شود
و لحظه «آشكاري»
انفجار اجتماعي حاصله از آن دردناك‌‌‌‌تر و شديدتر

غرض اين‌‌‌‌كه بنده دست خالي هستم
نه دانشي از بابت مديريت خانه و خانواده
و نه علمي قلبي
از آن سنخ كه اهل دل دارند
كه درون‌‌‌‌ها را ببينند و نسخه‌‌‌‌هاي مصيب به واقع ارائه نمايند
حقير اما به جهت افتادن در چاه
چيزهايي از اندازه و ابعاد و جايگاه آن دريافته‌‌‌‌ام
اين تجربيات را از همين رو عرض كردم
و از خداوند متعال
حل مشكل شما را خواستارم
و اميدوار به فضل الهي
كه اين مختصر تجربه مفيد افتد
و به كار شما بيايد
و مرا نيز در حل مشكلات شما نصيبي باشد
از ثواب اخروي
و آن‌‌‌‌چه كه در قيامت كبري سخت بدان محتاجم
التماس دعا

راهنمايي كنيد بعدازطلاق چه بايد بكنم؟
خانواده مخالف طلاق هستند.
90درصد ازحمايت آن ها بي بهره مي شوم.
بايد از حقوقم بگذرم و طلاق بگيرم، چون هم همسرم
در وضعيتي نيستند كه بخواهم طلب حق كنم،
وهم تمامي شرايط را ازابتدا به من گفته بودند،
و الان به دورازانصاف است بخواهم بابت نوع طلاق گرفتن
(ايشان را به دادگاه كشيدن) و
طلب مهريه و ... آزاري به ايشان برسانم.
اما مسئله اين جاست كه همسرم مرد بزرگوار، با اخلاق و با تقوي ايست،
از جانب ايشان درحقم ظلمي نشده،
همه اش لطف بوده وعنايت وتوجه.
من نيز تمام تلاشم را كرده ام اين گونه باشم.
و بارها ازايشان شنيده ام كه ازحقيررضايت دارند.
الان با اين كه شرايط برايم تشريح شده بوده،
طلاق خواستن ظلم به ايشان نمي شود؟
ايشان سرازدواج با حقير متحمل سختي هاي زيادي از قبيل مالي، آبرويي، خانوادگي و...  شده اند.
خودستايي نيست به چادرم قسم اما،
غيرازآرامش برايشان چيزي نداشتم.
حال خودخواهي نيست كه وقتي نمي توانم اين شرايط را تحمل كنم ايشان را ازآرامش محروم كنم؟
از طرفي من ظرفيت اين را دارم كه شيعه ي اميرالمومنين(عليه السلام) و محب اهل بيت(عليهم السلام) ونيرووسرباز براي امام زمان(عجل الله تعالي) به دنيا بياورم. اما با ادامه دادن اين زندگي بايد از اين نعمت الهي صرف نظر كنم.
شرايط سختي با دست خودم رقم زدم كه ايشان نيز
درگيرآن شده اند. چه بايد بكنم تا بتوانم مثل الگوهاي الهي
از پس اين امتحان الهي بر بيايم؟
چه بايد بكنم؟

«چه بايد بكنم؟»
پرسش بسيار مهمي‌‌‌‌ست
اين پرسش همه آدم‌‌‌‌هاي روي كره زمين است
در همه مراحل زندگي‌‌‌‌شان
از كودكي با همين پرسش مواجه هستند
تا بزرگ شوند
نوجواني
جواني
حتي تا وقتي كه پير مي‌‌‌‌شوند
با هر مسأله و مشكلي كه مواجه گردند
از خود مي‌‌‌‌پرسند: «چه بايد بكنم؟»
من جواب اين سؤال شما را نمي‌‌‌‌دانم
يعني قطعاً مي‌‌‌‌دانم كه نمي‌‌‌‌توانم به شما پاسخ دهم
كه چه بايد بكنيد
اما مي‌‌‌‌توانم درباره اين پرسش توضيحاتي عرض نمايم
از منظر فلسفي
از نگاه به انسان
از همان زاويه‌‌‌‌اي كه پيش از اين اشارتي بدان رفت
دنيا دار امتحان است يعني چه؟!
يعني انسان پيوسته و مداوم
هر روز و هر ساعت
روبه‌‌‌‌روي گزينه‌‌‌‌هايي قرار مي‌‌‌‌گيرد
كه بايد بين آن‌‌‌‌ها برگزيند
بايد يكي و فقط يكي را
از ميان تمام افعالي كه مي‌‌‌‌تواند انجام دهد
فقط يك گزينه
آن را كه شايسته‌‌‌‌تر تشخيص مي‌‌‌‌دهد
همان را به انجام برساند
امتحان كجاست؟!
امتحان در انجام فعل است؟!
پس چرا به «نيت خير» هم ثواب مي‌‌‌‌دهند؟!
امتحان در انتخاب است
امتحان در گزينش ميان راه‌‌‌‌هاست
امتحان در حقيقت، رسيدن به پاسخ همين سؤال است
سؤالي كه شما پرسيديد: «چه بايد بكنم؟»

[ادامه دارد]

بعضي آدم‌‌‌‌ها اهل استخاره‌‌‌‌اند
تا قرار مي‌‌‌‌شود ميان دو راه يكي را انتخاب كنند
فوري دست به تسبيح
يا قرآن
اين‌‌‌‌ها اصلاً انتخاب ندارند
انگار اختيار هم ندارند
بعضي آدم‌‌‌‌ها هم مشاور را با تصميم‌‌‌‌گير اشتباه گرفته
تلفن در دست مدام
«امروز فلان مسجد بروم يا نروم؟ در منبر چه بگويم يا چه نگويم؟»
اين‌‌‌‌ها نيز انتخاب نمي‌‌‌‌كنند
اختيار خود را به دست فردي ديگر سپرده
بالكل از عرصه انسانيت خلاص شده‌‌‌‌اند
زيرا انسان به اختيارش از فرشتگان متمايز شده
و توانايي برتر شدن يافته است
مشاور راه‌‌‌‌ها را نشان مي‌‌‌‌دهد
نقاط پنهان و تاريك را روشن مي‌‌‌‌كند
اما تصميم را فرد بايد بگيرد
زيرا به همين تصميم است كه بهشت و جهنم را توزيع مي‌‌‌‌كنند
آيه مشاوره در قرآن نيز
در انتها حضرت رسول (ص) را امر مي‌‌‌‌كند
كه خود بنفسه تصميم بگيرد
و با توكل به خدا به آن عمل نمايد
نخستين چيزي كه انسان مؤمن بايد فرا بگيرد
از دار امتحان بودن دنيا
همين است
مسئوليت‌‌‌‌پذيري
پذيرش مسئوليت اعمال خويش
انتخاب‌‌‌‌هاي خود
مسئوليت ِ داشتن اختيار در انجام افعالش
من پاسخ سؤال شما را نمي‌‌‌‌دانم
اگر بخواهم بفهمم
بايد ساعت‌‌‌‌ها با همسر شما هم‌‌‌‌سخن شوم
مشكلات خانواده ايشان را بشنوم
مشكلات زن اول را به دقت تحليل كنم
اصلاً از ابتدا گام به گام زندگي ايشان را بررسي نمايم
اصلاً بايد جايگاه انسان‌‌‌‌ها عوض شود
اصلاً‌‌‌‌ چگونه يك انسان ديگر مي‌‌‌‌تواند بگويد من چه كنم يا نكنم؟
او كه جاي من نيست
او كه همه آن‌‌‌‌چه من ديده و شنيده‌‌‌‌ام نشنيده و نديده است!
او كه احساس مرا درك نمي‌‌‌‌كند
او كه عاشق چيزهايي كه من هستم نيست
او كه...

اين تجربه بنده است
هيچ فردي نمي‌‌‌‌تواند به جاي انسان تصميم بگيرد
و بگويد: بكن يا نكن!
برو يا نرو!
طلاق بگير يا نگير!
نه تنها نمي‌‌‌‌تواند
كه حق آن را هم ندارد
وقتي حسّ مرا ندارد
وقتي درك مرا از فرد مقابل ندارد
وقتي آن لحظاتي كه من لمس كرده‌‌‌‌ام لمس نكرده است
حتي اگر بهترين مشاور دنيا باشد
خدا به انسان اختيار نداد
كه انسان به اختيار خود آن را به ديگري واگذارد!
خدا به انسان اختيار داد
تا انسان آن را گرامي داشته
به كار بگيرد
انسان بايد اختيار كند
بايد تصميم بگيرد
البته با فكر كردن
با مشورت كردن
با مطالعه كردن موضوع
و استفاده از تجربيات ديگران
اما...
انسان ِ مختار نبايد اختيار خود را به غير واگذارد

مي‌‌‌‌دانم مطالبي كه گفتم به موضوع پرسش شما ربطي ندارد
مي‌‌‌‌دانم كه نتوانستم جوابي براي سؤال شما ارائه نمايم
راستش جوابي هم نداشتم
ولي غرض اين بود كه توجه شما را به نكته‌‌‌‌اي جلب نمايم
امتحان شما دقيقاً همين است
دقيقاً آمده‌‌‌‌ايد در دنيا كه همين تصميم را بگيريد
خود ِ شما تصميم بگيريد
قرار است از روي همين تصميم، نامه اعمال شما را تنظيم كنند
درجه و مرتبه شما را در بهشت
قرار است به همين تصميم امتحان بعدي شما تعيين شود
كه آيا براي كارشناسي امتحان دهيد
يا كارداني...
اين امتحان شماست
و شما بايد پاسخ آن را بيابيد
با تمام عشق، عقل و ايمان‌‌‌‌تان!

راستي
خدا به مؤمن‌‌‌‌هايي كه تضرّع داشته باشند
و شب‌‌‌‌ها را با او خلوت نمايند
و از او پنهاني ياري طلبند
التماس كنند
و اعتراف نمايند كه جز او رهنمايي ندارند
ظلمتُ نفسي بگويند
و خُرد شدن خود در فشار مشكلات دنيا را به رخ او بكشند
تقلّب هم مي‌‌‌‌رساند
از آن الهام‌‌‌‌هايي كه به بعضي انسان‌‌‌‌ها در طول تاريخ داشته
با اين‌‌‌‌كه پيامبر و رسول هم نبوده‌‌‌‌اند
مثلاً به مادر موسي!
موفق باشيد